

www.golshan.com

مکاتبات هارکس و انگلس
پیرامون ماتریالیسم تاریخی

www.golshan.com
www.golshan.com

نامه‌ی مارکس به پاول واسیلویچ آننکف^۱ در پاریس

بروکسل، ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶ - نامه‌ی شماره‌ی ۸

آقای آننکف عزیز:

اگر به خاطر این واقعیت نبود که کتاب‌فروشی کتاب فلسفه‌ی فقر آقای پرودون را بالاخره هفته‌ی گذشته برای‌ام فرستاد، شما می‌بایستی جواب مرا به نامه‌ی اولی نوامبر خود مدت‌ها قبل دریافت می‌کردید. من در طی دو روز آن را مطالعه کردم تا بتوانم نظرم را درباره‌ی آن فوراً به شما ارائه دهم. از آن‌جا که من کتاب را بسیار با عجله خوانده‌ام، نمی‌توانم وارد جزئیات بشوم، بلکه تنها می‌توانم از تأثیر کلی‌ای که روی من گذاشت برای‌تان بگویم. اگر مایل باشید، می‌توانم در نامه‌ی دیگری وارد جزئیات بشوم.

باید به صراحت اعتراف کنم که روی هم‌رفته آن را کتابی بد و در واقع بسیار بد یافته‌ام. خود شما در نامه‌تان به «تکه‌پاره‌های فلسفه‌ی آلمانی» که آقای پرودون در این اثر بی‌شکل و متظاهرانه به نمایش می‌گذارد می‌خندید،^۲ اما فرض را بر این می‌گذارید که بحث اقتصادی با سم فلسفی آلوده نشده است. من نیز به هیچ وجه قصد ندارم که نادرستی‌های بحث اقتصادی را به فلسفه‌ی آقای پرودون نسبت دهم. آقای پرودون به خاطر داشتن نظریات فلسفی نامعقول‌اش نیست که نقد نادرستی از

1- Pavel Vailjevich Annenkov

۲- در نامه‌ی اولی نوامبر ۱۸۴۶ آننکف در مورد کتاب پرودون به مارکس نوشت:

«تصدیق می‌کنم که برنامه‌ی عملی این اثر به نظر می‌رسد که یک بازی با کلمات باشد که طرح‌ریزی شده است تا به جای پروراندن موضوع در چارچوب منطقی لازم، یک نظر بسیار مختصر از فلسفه‌ی آلمانی را عرضه می‌کند.»

اقتصاد سیاسی را به ما ارائه می‌دهد، بلکه از آنجا که او موفق به درک سیستم اجتماعی امروزی در رشته‌ی تسلسل^۱ آن - واژه‌ای که مثل خیلی چیزهای دیگر آقای پرودون از فوریه^۲ به عاریت گرفته است - نمی‌گردد در نتیجه یک تئوری فلسفی نامعقول را به ما عرضه می‌کند.

چرا آقای پرودون راجع به خدا، راجع به خرد جهانی، راجع به خرد غیرشخصی^۳ بشریت که هرگز خطا نمی‌کند، هرگز چیزی برتر از او نیست و فقط لازم است درک کند تا بتواند به حقیقت برسد، صحبت می‌کند؟ چرا او به هگل گرانی رقیب متوسل می‌شود تا به خود ظاهر یک اندیشمند جسور را بدهد؟

خود او جواب این معما را می‌دهد. آقای پرودون یک رشته تکامل‌های اجتماعی را در تاریخ می‌بیند، او پیشرفت را در تاریخ تحقق یافته می‌یابد و بالاخره او درمی‌یابد که انسان‌ها، به مثابه افراد، نمی‌دانستند که چه می‌کنند و در مورد حرکت خودشان در اشتباه بودند، یعنی این که در نگاه اول به نظر می‌رسد که تکامل اجتماعی آن‌ها متمایز، مجزا و مستقل از تکامل فردی آن‌ها باشد. او نمی‌تواند این حقایق را توضیح دهد و فرضیه‌ی خرد جهانی، که خود را عیان می‌کند، یک اختراع محض است. هیچ چیز آسان‌تر از اختراع علی مرموز، یعنی عباراتی که هیچ‌گونه مفهومی ندارند، نیست.

لیکن وقتی آقای پرودون تصدیق می‌کند که در مورد تکامل تاریخی بشریت هیچ چیز نمی‌فهمد - و این را هم با استفاده از لغات منطنتی چون خرد جهانی، خدا و غیره انجام می‌دهد - آیا او به‌طور ضمنی و ضروری در حال تصدیق این امر نیست که از درک تکامل اقتصادی عاجز است؟

جامعه چیست؟ به هر شکل‌اش که می‌خواهد باشد. جامعه محصول کنش متقابل انسان‌هاست. آیا انسان‌ها آزاد هستند که این یا آن شکل جامعه را انتخاب کنند؟ به هیچ وجه. سطح مشخصی از تکامل نیروهای مولده‌ی انسان‌ها را در نظر

بگیرید و آن وقت به شکلی مشخصی از تجارت و مصرف خواهید رسید. مراحل مشخصی از تکامل را در تولید، تجارت و مصرف در نظر بگیرید و آن وقت به یک نظام اجتماعی مطابق با آن، به یک بافت خانواده، گروه‌ها و طبقات اجتماعی مطابق با آن، و در یک کلام به یک جامعه‌ی مدنی مطابق با آن خواهید رسید. چنین جامعه‌ی مدنی را در نظر بگیرید و یک نظام سیاسی متناسب با آن را خواهید یافت. یعنی نظامی که صرفاً بیان رسمی جامعه‌ی مدنی است. آقای پرودون هرگز این را درک نخواهد کرد چه او معتقد است که با حرکت از دولت به جامعه‌ی مدنی، یعنی از جلوه‌ی رسمی جامعه به جامعه‌ی رسمی، عمل مهمی را انجام می‌دهد.

بیان این واقعیت که انسان‌ها آزادی انتخاب نیروهای مولده، که زیربنای تمامی تاریخ آن‌ها را تشکیل می‌دهند، ندارند تکرار مکرراتی بیش نیست، زیرا که هر نیروی مولده‌ای نیروی به‌دست‌آورده‌شده و محصول فعالیت قبلی است. لیکن خود این انرژی از شرایطی که انسان‌ها در آن قرار دارند، یعنی از نیروهای مولده‌ی از قبل به‌دست‌آمده، از آن شکل اجتماعی که قبل از به‌وجود آمدن آن‌ها وجود داشته و نه توسط آن‌ها بلکه به وسیله‌ی پیشینیان آن‌ها ساخته شده است، تأثیر می‌پذیرد. به علت این واقعیت ساده که نیروهای مولده‌ای که توسط نسل‌های قبلی به وجود آمده است در تصرف نسل بعدی قرار گرفته و آن‌ها را به عنوان ماده‌ی خام اولیه برای تولید جدید به کار می‌برند ارتباط و پیوندی در تاریخ بشری به وجود می‌آید که با شکوفاتر شدن نیروهای مولده‌ی انسانی و بنابراین رشد بیش‌تر مناسبات اجتماعی آن‌ها، تاریخ بشری در شرف تکوین، هرچه بیش‌تر تاریخ انسانی می‌گردد. بنابراین الزاماً نتیجه این است که تاریخ اجتماعی انسان‌ها همیشه انکشاف فردی آن‌ها است، چه به آن آگاه باشند و چه نباشند. مناسبات مادی آن‌ها شالوده‌ی تمام روابط آن‌هاست. تنها در درون این مناسبات مادی است که فعالیت‌های مادی و فردی انسان‌ها واقعیت می‌یابند.

آقای پرودون ایده‌ها و اشیاء را با هم عوضی می‌گیرد. انسان‌ها هرگز از چیزهایی که به دست آورده‌اند صرف نظر نمی‌کنند ولی این بدان معنی نیست که آن‌ها هرگز شکل‌های اجتماعی را که در آن‌ها نیروهای مولده‌ی به‌خصوصی را به دست آورده‌اند نادیده نگیرند. به‌عکس، هر زمان که شیوه‌ی بازرگانی دیگر متناسب با نیروهای مولده‌ی به‌دست‌آمده نباشد، برای این که از نتایج و ثمرات تمدن محروم نگردند، آن‌ها مجبورند که شکل‌های اجتماعی سنتی خود را تغییر دهند. توضیح این که من در این جا واژه‌ی بازرگانی را به عام‌ترین مفهوم‌اش به کار می‌برم یعنی آن‌طور که ما در آلمانی واژه‌ی Verkehr را به کار می‌بریم. به عنوان مثال، امتیازات، اصناف، مؤسسات و تمام مقررات موجود قرون وسطی، مناسبات اجتماعی بودند متناسب با نیروهای مولده به‌دست‌آمده و شرایط اجتماعی پیشین که باعث به‌وجود آمدن مؤسسات و نهادهای فوق شده بود. تحت حفاظت آن مؤسسات و مقررات بود که سرمایه‌ها انباشته شد، تجارت با ماوراء دریاها به وجود آمد و مستعمرات تأسیس گردیدند. لیکن انسان‌ها قادر به استفاده از ثمره‌ی این دست‌آوردها نمی‌بودند اگر اشکالی که از تأثیرشان این دست‌آوردها حاصل گشته بود حفظ می‌گردیدند. از این رو دو طوفان سهمگین، یعنی انقلاب‌های ۱۶۴۰ و ۱۶۸۸ به وقوع پیوست. تمام شکل‌های کهنه‌ی اقتصادی، مناسبات اجتماعی متناسب با آن و آن نظام سیاسی که بیان رسمی جامعه‌ی مدنی کهنه بود در انگلستان به انهدام رسیدند. بنابراین، فرم‌های اقتصادی که در درون‌شان انسان‌ها تولید، مصرف و مبادله می‌کنند اشکالی تاریخی و گذرا هستند. با به‌دست آوردن نیروهای مولده‌ی جدید انسان‌ها نظام تولیدشان را تغییر داده و با تغییر نظام تولیدی تمام روابط اقتصادی، که صرفاً روابط متناسبی با یک نظام تولیدی مشخص هستند، تغییر می‌یابند.

این دقیقاً همان چیزی است که آقای پرودون نفهمیده است و حتی از ارائه‌ی مسایل ساده‌تر نیز عاجز بوده است. آقای پرودون، عاجز از درک حرکت تاریخ، یک توهم گنگ به وجود می‌آورد و مدعی می‌گردد که [این توهم] بر اساس دیالکتیک

استوار است. او نیازی ندارد که از قرون هفده، هجده و نوزده سخن بگوید زیرا که تاریخ برای او در حیطه‌ی یک پندارِ ناروشن به جلو رفته و فراسوی زمان و مکان قرار دارد. سخن کوتاه، این نه تاریخ بلکه زبانه‌ی پوسیده‌ی هگلی است. این نه تاریخ تکفیر شده یعنی تاریخ انسان‌ها بلکه تاریخ مقدس یعنی تاریخ ایده‌ها است. از نظر او انسان صرفاً وسیله‌ای است که از طریق آن ایده و یا عقل ابدی خود را آشکار می‌سازد. تکاملی که آقای پرودون از آن سخن می‌گوید آن نوع تکاملی است که در زهد عارفانه‌ی ایده‌ی مطلق^۱ به وجود می‌آید. اگر پوشش عارفانه‌ی زبان‌اش کنار زده شود، نشان داده خواهد شد که ترتیب مقوله‌های اقتصادی را آقای پرودون همان‌طور که در فکر خودش طبقه‌بندی شده بیان می‌نماید. برای من عملی بسیار مشکلی نخواهد بود که به شما ثابت نمایم که این طبقه‌بندی متعلق به مغزی آشفته است.

آقای پرودون کتاب خود را با موضوع مورد علاقه‌ی خود یعنی ارزش آغاز می‌کند. اما من امروز وارد بررسی این موضع نمی‌شوم.

سلسله‌ی تکامل‌های اقتصادی خرید ازل^۲ با تقسیم کار آغاز می‌شود. از نظر آقای پرودون تقسیم کار موضوع کاملاً ساده‌ای است. ولی آیا نظام طبقاتی کاست نیز نوعی تقسیم کار به حساب نمی‌آید؟ و آیا نظام تعاون یک نوع تقسیم کار نبود؟ آیا تقسیم کار در نظام تولید مانوفاکتور که در انگلستان در اواسط قرن هفدهم آغاز و در اواخر قرن هجدهم پایان یافت، با تقسیم کار در نظام تولید بزرگ صنایع مدرن کاملاً متفاوت نبود؟

آقای پرودون آنقدر از حقیقت به دور است که حتی مسایل مورد توجه اقتصاددان‌های بی‌شعور را نیز نادیده می‌گیرد. وقتی از تقسیم کار صحبت می‌کند او لازم نمی‌بیند که بازار جهانی را هم متذکر شود. خوب، در قرون چهاردهم و پانزدهم، زمانی که هنوز مستعمرات پا به عرصه‌ی حیات، نگذاشته بودند، زمانی که قاره‌ی آمریکا هنوز برای اروپا وجود نداشت و آسیای شرقی تنها از راه قسطنطنیه

می‌زیست، آیا تقسیم کار اجباراً با تقسیم کار در قرن هفدهم که یک نظام استعماری انکشاف یافته بود، تفاوت نداشت؟ و تازه این تمامی مطلب نیست. آیا سازمان داخلی کلیه‌ی کشورها و روابط خارجی‌شان چیزی است به جز بیان یک تقسیم کار مشخص؟ و آیا آن‌ها (سازمان‌های داخلی و روابط خارجی آن کشورها) با تغییر تقسیم کار مجبور به تغییر نیستند؟

آقای پرودون از مسأله‌ی تقسیم کار درکی آنقدر نازل دارد که حتی از تفکیک شهر و روستا، که به عنوان مثال در آلمان از قرن نهم تا دوازدهم اتفاق افتاد، سخنی به میان نمی‌آورد. بنابراین، برای آقای پرودون این تفکیک الزاماً قانونی ازلی و ابدی است، زیرا که او نه از مبدأ و نه از انکشاف‌اش مطلع است. از این رو در سراسر کتاب‌اش از به‌وجود آمدن یک شیوه‌ی تولید آن‌گونه سخن می‌گوید که گویی تا ابدیت ادامه خواهد داشت. آنچه آقای پرودون درباره‌ی تقسیم کار می‌گوید تنها خلاصه‌ای و در حقیقت خلاصه‌ای بسیار سطحی و ناتمام از آن چیزی است که آدام اسمیت و هزاران نفر دیگر قبل از او به نگارش درآورده‌اند.

دومین تکامل، تکامل در ماشین است. برای آقای پرودون ارتباط میان تقسیم کار و ماشین ارتباطی کاملاً رازناک است. به‌طور کلی هر نوع تقسیم کاری ابزار تولید مشخص خود را داشته است. به عنوان مثال، از اواسط قرن هفدهم تا اواسط قرن هجدهم، مردم تمام چیزها را با دست درست نمی‌کردند. آن‌ها ابزار داشتند، حتی ابزاری بسیار پیچیده نظیر ماشین بافندگی، کشتی، اهرم و غیره.

بنابراین، هیچ چیز احمقانه‌تر از این نیست که ماشین را نتیجه تقسیم کار به‌طور کلی بدانیم.

در ضمن لازم به تذکر است که چون آقای پرودون مبدأ تاریخی ماشین را نفهمیده است، از درک انکشاف آن نیز عاجز است. می‌توان ادعا کرد که تا سال ۱۸۲۵ - دوران اولین بحران عمومی - به‌طور کلی، تقاضا برای مصرف رشدی سریع‌تر از تولید داشت و بنابراین انکشاف ماشین نتیجه‌ی الزامی احتیاجات بازار بود. لیکن از

سال ۱۸۲۵ به بعد اختراع ماشین و به کارگرفتن آن صرفاً نتیجه‌ی جنگ میان کارگران و کارفرمایان بوده است. ولی این تنها در مورد انگلستان صادق است. در مورد [سایر] کشورهای اروپائی، به خاطر رقابت با انگلستان در بازارهای داخلی و خارجی بود که به ماشین روی آوردند. و بالاخره در مورد آمریکای شمالی باید گفت که به کارگرفتن ماشین هم برای رقابت با سایر کشورها و هم به خاطر کمبود کارگر بود، یعنی به خاطر عدم تناسب بین احتیاجات صنعتی و جمعیت در آمریکای شمالی. از این واقعیات شما می‌توانید میزان فراست آقای پرودون را در آن زمان که با جادوگری خود شبیح رقابت را به عنوان سومین تکامل یعنی آنتی تز ماشین معرفی می‌کند، درک نمایید.

بالاخره، این کاملاً احمقانه است که ماشین را، همانند تقسیم کار، رقابت، اعتبار و غیره، به عنوان یک مقوله‌ی اقتصادی معرفی نمائیم.

ماشین به همان اندازه مقوله‌ای اقتصادی است که گاو نر شخم‌زن. به کاربردن ماشین در زمان ما یکی از روابط در نظام اقتصادی موجود است. ولی طریقه‌ی به کاربردن ماشین کاملاً با خود ماشین متفاوت است. باروت باروت است حال چه برای زخمی کردن به کار رود، چه برای التیام زخم.

آقای پرودون آن زمان که اجازه دهد در مغزش انحصارات، مالیات‌ها و پلیس، موازنه‌ی تجارت، اعتبار و تملک، به ترتیبی که من آن‌ها را ذکر کردم انکشاف یابد، در حقیقت از خود نیز جلو می‌افتد. در انگلستان، تقریباً تمام نظام اعتبارات در اوایل قرن هجدهم، یعنی قبل از اختراع ماشین، تکامل یافته بود. وام‌دادن از طرف دولت صرفاً یک روش تازه و جدید برای افزایش مالیات‌ها و ارضاء تقاضاهای جدید ناشی از بورژوازی تازه به قدرت رسیده بود. و بالاخره، آخرین در نظام آقای پرودون تملک است. در دنیای واقعی، از طرف دیگر، تقسیم کار و همه‌ی مقولات دیگر آقای پرودون مناسباتی اجتماعی هستند که مجموعاً با هم چیزی را که امروز به تملک معروف است تشکیل می‌دهند؛ خارج از محدوده‌ی این مناسبات، تملک بورژوازی

چیزی جز یک توهم متافیزیکی و قانونی نیست. تملک در دوره‌های دیگر، مثلاً تملک فنودالی، تحت مناسباتی کاملاً متفاوت انکشاف می‌یابد. آقای پرودون، با معرفی تملک به عنوان یک رابطه‌ی مستقل، مرتکب خطایی صرفاً مربوط به شیوه‌ی بررسی نشده، بلکه به‌وضوح نشان می‌دهد که از آنچه اشکال مختلف تولید بورژوازی را به هم پیوند می‌دهد بی‌اطلاع بوده و حالت گذرا و تاریخی اشکال تولیدی اعصار مختلف را درک نکرده است. آقای پرودون که نهادهای اجتماعی را پدیده‌های تاریخی نمی‌داند، و از آغاز انکشاف آن‌ها بی‌اطلاع است، تنها قادر است از آن‌ها نقدی دگماتیستی ارایه دهد.

بنابراین، آقای پرودون مجبور است برای توضیح انکشاف آن‌ها به یک افسانه پناه ببرد. او تصور می‌کند که تقسیم کار، اعتبار، ماشین و غیره همگی به منظور خدمت به ایده‌ی غیرقابل‌تغییر او یعنی ایده‌ی تساوی، اختراع شده‌اند توضیح او بی‌اندازه ساده‌گرایانه است. به زعم او، این‌ها به خاطر تساوی اختراع شده بودند ولی متأسفانه علیه آن به کار برده شده‌اند. این تمامی بحث او را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر او بحث خود را با یک فرض اختیاری آغاز می‌کند و سپس، به این دلیل که تغییر و تحول واقعی با افسانه‌ی او در تمام مراحل در تضاد می‌افتد، این نتیجه را نمی‌گیرد که یک تضاد وجود دارد. به علاوه، او این حقیقت را پنهان می‌نماید که آن تضاد صرفاً بین ایده‌های لایتغیر او و حرکت واقعی وجود دارد. بنابراین، آقای پرودون، عمدتاً به علت فقدان آگاهی تاریخی، این را درک نکرده است که انسان‌ها نیروهای مولده‌ی خود را متکامل می‌کنند، یعنی، آن‌ها در زندگی‌شان روابطی را با یکدیگر برقرار می‌نمایند که با تغییر و رشد نیروهای مولده ماهیت این روابط نیز تغییر می‌یابد. او به این امر آگاه نیست که مقوله‌های اقتصادی صرفاً بیان انتزاعی این روابط موجود بوده و تنها زمانی وجود خواهند داشت که این روابط وجود داشته باشند. در نتیجه او به همان اشتباه اقتصاددانان بورژوازی دچار می‌گردد که این مقوله‌های اقتصادی را قوانینی ازلی و ابدی می‌دانند و نه قوانینی تاریخی که صرفاً

برای یک انکشاف معین از نیروهای مولده در یک دوره‌ی تاریخی مشخص معتبر هستند. از این جهت آقای پرودون به علت یک انحراف عارفانه، به جای این که مقوله‌های اقتصادی - سیاسی را بیانی انتزاعی از روابط اجتماعی واقعی، گذرا و تاریخی بدانند، روابط واقعی را صرفاً بازتاب‌هایی مادی از پدیده‌های انتزاعی می‌پندارد. این اصلاحات انتزاعی خود فرمول‌هایی هستند که از آغاز جهان در سینه‌ی خدای پدر^۱ لمیده بوده‌اند.

در این جا آقای پرودون خوب ما دچار یک تشنج شدید روشنفکرانه می‌شود. اگر تمامی این مقولات اقتصادی از سینه‌ی پروردگار بیرون می‌ریزد، و اگر سازنده‌ی زندگی ابدی و مخفی انسان هستند، به چه دلیلی اولاً چیزی به نام تکامل وجود دارد و ثانیاً چرا آقای پرودون محافظه‌کار نیست. او تمام این تضادهای بدیهی را توسط یک نظام سراسر متضاد شرح می‌دهد.

برای این که این نظام متضاد را تشریح کنیم، بهتر است مثالی بر اساس تئوری‌های پرودون بزنیم.

«او معتقد است [انحصار چیز خوبی است، زیرا که یک مقوله‌ی اقتصادی است، و بنابراین از طرف خدا است. رقابت چیز خوبی است زیرا آن هم یک مقوله‌ی اقتصادی است. ولی این واقعیت رقابت و واقعیت انحصار است که خوب نیست. حتی بدتر از آن این حقیقت است که انحصار و رقابت یکدیگر را از بین می‌برند. چه باید کرد؟ در حالی که این دو ایده‌ی ابدی پروردگار با هم در تضادند بر او (پرودون) پُر واضح است که در سینه‌ی پروردگار سنتزی از این دو ایده نیز وجود دارد و در آن سنتز، زیان‌های انحصار به وسیله‌ی رقابت به حالت تعادل درمی‌آیند و بالعکس. در نتیجه‌ی مبارزه بین این دو ایده، تنها جنبه‌ی خوب آن‌ها آشکار می‌شود. بهتر آن است که این رمز از پروردگار فراگرفته شده و در عمل پیاده شود - که بهترین نتایج را خواهد داشت. این فرمول ساختگی که در سایه‌ی خرد غیرشخصی انسان مخفی

است باید آشکار شود. بدون شک آقای پرودون آشکارکننده این رمز خواهد بود. بیایید تا برای لحظه‌ای به دنیای واقعی بنگریم - در زندگی اقتصادی حال و حاضر، ما نه تنها با رقابت و انحصار بلکه با سنتز آن دو، که نه یک فرمول بلکه یک حرکت است، نیز سروکار داریم. انحصار باعث به وجود آمدن رقابت و رقابت باعث به وجود آمدن انحصار می‌گردد. ولی این معادله به هیچ وجه قادر به رفع مشکلات موجود نیست، به عکس تصور اقتصاددانان بورژوازی، نتیجه‌ای حتی مشکل‌تر و پیچیده‌تر به بار می‌آورد. بنابراین، اگر شما پایه‌ای را که روابط اقتصادی موجود بر آن استوار است دگرگون کنید، اگر شما شیوه‌ی تولید موجود را منهدم کنید، آن وقت شما نه تنها رقابت، انحصار و تضاد آن‌ها، بلکه هم‌چنین وحدت آن‌ها و سنتز آن‌ها و حرکت را منهدم کرده‌اید که فرایند واقعی متعادل‌کننده‌ی رقابت و انحصار است. هم‌اکنون نمونه‌ای از دیالکتیک آقای پرودون را به شما نشان خواهم داد. او می‌گوید:

«بین آزادی و بردگی یک تضاد وجود دارد. من احتیاج به بحث در مورد جنبه‌های مثبت و یا منفی آزادی را نمی‌بینم. و در مورد بردگی نیازی به بحث در مورد جنبه‌های بد آن نمی‌بینم. تنها چیزی که باید توضیح داده شود جنبه‌های مثبت بردگی است. بحث بر سر بردگی غیرمستقیم یعنی بردگی پرولتاریا نبوده بلکه بر سر بردگی مستقیم همانند بردگی انسان‌های سیاه (پوست) در سورینام، برزیل و ایالات جنوبی امریکای شمالی (ایالات متحده) است.»

برده‌داری مستقیم به همان اندازه محور صنایع امروزی است که ماشین و اعتبار و غیره هستند. بدون بردگی پنبه‌ای وجود نداشته و بدون پنبه صنایع مدرن وجود نمی‌داشتند.^۱ بردگی مستعمرات را با ارزش ساخته و این مستعمرات، بازرگانی جهانی را به وجود آورده‌اند. تجارت جهانی شرط لازم برای وجود صنایع ماشینی

۱- صنعت نساجی اولین صنعتی بود که در طول انقلاب صنعتی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

بزرگ است. چه، پیش از این که دادوستد سیاهان [برده] شروع شود، مستعمرات تنها چند محصول را برای جهان قدیم تهیه کرده و باعث تغییر محسوسی در سطح جهانی نمی‌شدند. بنابراین برده‌داری از مهم‌ترین مقوله‌های اقتصادی است. بدون بردگی امریکای شمالی یعنی پیشرفته‌ترین کشور به سرزمینی پدشاهی تبدیل می‌گردد. اگر امریکای شمالی از نقشه‌ی جهان محو گردد، هرج و مرج و زوال کامل بازرگانی و تمدن مدرن را به دنبال خواهد داشت. به عبارت دیگر، محور بردگی به معنای انهدام و محور امریکای شمالی از نقشه‌ی جهان خواهد بود و از آنجا که بردگی یک مقوله‌ی اقتصادی است، از آغاز جهان در تمام کشورها این مقوله وجود داشته است، کشورهای جدید صرفاً می‌دانستند که چگونه بردگی را در کشورهای خود مخفی نمایند در حالی که آشکارا آن را به دنیای جدید وارد می‌کردند، پس از این مشاهدات در مورد بردگی، آقای پرودون عالی‌قدرمان چگونه ادامه می‌دهد؟ او به دنبال سنتزی از آزادی و بردگی، یک میانگین عادلانه، به عبارت دیگر تعادلی بین بردگی و آزادی خواهد بود.

آقای پرودون به‌خوبی این واقعیت را دریافته است که انسان‌ها سازنده‌ی پارچه‌های چلوار، کتانی و ابریشمی هستند، و واقعاً کشف موضوعی به این کوچکی دلیلی بر بزرگی اوست. ولی او این را دریافته است که انسان‌ها، متناسب با نیروهای مولده‌شان، مناسبات اجتماعی لازم برای ساختن کتان و چلوار را نیز به وجود می‌آورند. چیزی را که او باز هم کم‌تر درک کرده است این است که انسان‌ها، که مناسبات اجتماعی‌شان را بر اساس قابلیت تولید مادی‌شان به وجود می‌آورند، هم‌چنین ایده‌ها و مفاهیم را - که بیان‌آمده‌آل و انتزاعی همان مناسبات اجتماعی هستند - تولید می‌نمایند. بنابراین مفاهیم به‌همان اندازه ابدی هستند که روابطی را که بیان می‌نمایند، ابدی‌اند. آن‌ها محصولاتی تاریخی و گذرا هستند - به‌عکس، برای آقای پرودون، مفاهیم انتزاعی علت اصلی را تشکیل می‌دهند. بنا بر نظرات او مفاهیم انتزاعی سازنده‌ی تاریخ هستند و نه انسان‌ها. هر مفهوم انتزاعی، بدون

در نظر گرفتن انسان‌ها و فعالیت‌های مادی آن‌ها البته پدیده‌ای است فناناپذیر، و ثابت و صرفاً محصولی از خرد ناب. به عبارت دیگر یک انتزاع این چنینی خود انتزاعی است. چه همان‌گویی تحسین‌آمیزی!

بنابراین، برای آقای پرودون، روابط اقتصادی که مفاهیمی بیش نیستند، فرمول‌هایی ابدی و بدون آغاز و غیرقابل پیشرفت به شمار می‌روند.

به زبانی دیگر، آقای پرودون مستقیماً بیان نمی‌کند که برای او زندگی بورژوازی یک حقیقت ابدی است، بلکه از طریقی غیرمستقیم و با مقام الوهیت قائل شدن برای مفاهیمی که روابط بورژوازی را به صورت تفکر بیان می‌نماید، به آن صحنه می‌گذارد. او محصولات جامعه‌ی بورژوازی را پدیده‌هایی ابدی و به‌خودی‌خود زنده و خودبه‌خود برخاسته‌ای می‌داند زیرا که در مغز او آن‌ها خود را در قالب مفاهیم و تفکر آشکار می‌سازند. بدین طریق او پای‌اش را از افق بورژوازی فراتر نمی‌نهد. از آن‌جا که او به ایده‌های بورژوازی آن‌چنان می‌نگرد که گویی حقایقی جاودانه هستند و به دنبال سنتزی از این ایده‌ها و حالت تعادلی برای آن‌هاست، پس قادر به درک این مسأله نیست که آن روش که در حال حاضر بر اساس آن تعادل حاصل می‌شود تنها راه ممکن است.

حقیقتاً او همان اعمال بورژوازی خوب را انجام می‌دهد. تمام آن‌ها اظهار می‌دارند که اصولاً رقابت، انحصار و غیره، که مقوله‌هایی انتزاعی به شمار می‌آیند، تنها پایه‌ی زندگی را تشکیل می‌دهند ولی در عمل به‌هیچ‌وجه پدیده‌هایی ایده‌آل نیستند. تمامی آن‌ها رقابت را خواستارند، بدون این که تأثیرات زبان‌آور آن را خواسته باشند. تمامی آن‌ها غیرممکن را، یعنی شرایط وجودی بورژوازی بدون نتایج الزامی آن شرایط را، آرزو می‌کنند. هیچ‌کدام از آن‌ها قادر به درک این مسأله نیستند که شیوه‌ی تولید بورژوازی، تاریخی و گذرا است. همچنان که شیوه‌ی تولید فتودالی این خصوصیت را داشت. اشتباه آن‌ها ناشی از این واقعیت است که انسان بورژوا را تنها پایه‌ی ممکن جامعه می‌دانند. آن‌ها قادر نیستند در ذهن خود جامعه‌ای

را تصور نمایند که در آن انسان دیگر یک انسان بورژوا نیست.

بنابراین آقای پرودون، ناگزیر، انسان متعصبی بیش نیست. برای او حرکت تاریخی، که در حالِ واژگون‌نمودنِ جهانِ کنونی است، به مسأله‌ی کشفِ صحیح نقطه‌ی تعادل و سنتزِ بین مقوله‌های بورژوازی تقلیل می‌یابد. بنابراین دوستِ زبرک ما با تیزبینی خود تفکرِ مخفی پروردگار یعنی اتحادِ دو تفکرِ مجزا را کشف می‌نماید. - که البته این مجزابودن به این خاطر است که آقای پرودون آن‌ها را از زندگی واقعی و تولیدِ حالِ حاضر، که ترکیبی است از حقایقِ گویا، مجزا نموده است. به جای حرکتِ بزرگی تاریخی ناشی از مبارزه میان نیروهای مولده حاصل شده به وسیله‌ی انسان‌ها و مناسباتِ اجتماعی‌شان، که دیگر با این نیروهای مولده مطابقت ندارد، به جای جنگ‌های وحشتناک و اجتناب‌ناپذیر بین طبقاتِ مختلف در یک کشور و بین کشورهای مختلف، به جای حرکتِ واقعی و قهرآمیزِ توده‌ها که تنها از آن طریق این تضادها و مخاصمات قابل حل‌اند، و بالاخره به جای این حرکتِ عظیم، طولانی و پیچیده، آقای پرودون حرکتِ خیال‌انگیزِ مغزِ خودش را ارائه می‌دهد. - بنابراین، انسان‌های متفکر و آن‌هائی که می‌دانند افکارِ پنهانی پروردگار را چگونه بریابند، سازنده‌ی تاریخ هستند و مردمِ عادی تنها باید الهامات آن‌ها را به کار بندند.

حال شما می‌فهمید که چرا آقای پرودون دشمنِ اعلام‌شده‌ی هر جنبش سیاسی است. از نظر او راه‌حلِ مسائلِ واقعی مردم نه در حرکتِ عمومی آن‌ها، بلکه در گردشِ دیالکتیکی مغزِ او قرار دارد. از آن‌جا که در نظر او مقوله‌ها نیروهای محرکه را تشکیل می‌دهند، پس لازم نیست که به خاطرِ تغییرِ مقولاتِ زندگی عملی تغییر یابد. - درست برعکس، انسان‌ها باید مقوله‌ها را تغییر دهند چه نتیجه‌ی آن اجتماع موجود را تغییر خواهد داد.

آقای پرودون برای حلِ این تضادها حتی این سؤال را برای خود مطرح نمی‌کند که شاید شالوده‌ی این تضادها را باید واقعاً از بین برد. او دقیقاً به آن سیاستمدارِ متعصبی می‌ماند که شاه و وزراء و مجلسِ اعیان را جزء تفکیک‌ناپذیری از زندگی و

مقوله‌هایی جاودانی و ابدی می‌داند. او تنها به دنبال فرمول جدیدی است که از طریق آن تعادلی بین این قدرت‌ها (شاه و وزراء و مجلس اعیان) برقرار سازد در حالی که تعادل آن‌ها دقیقاً در حرکتی است که به‌طور واقعی وجود دارد و در آن نیرویی غالب و نیرویی برده‌ی دیگری است. لذا در قرن هجدهم عده‌ای از نیمه‌متفکران سرگرم یافتن فرمولی بودند که بتواند میان دسته‌جات اجتماعی، اشراف، پادشاه، پارلمان و غیره تعادل و موازنه برقرار سازد. آن‌ها یک روز صبح پس از برخاستن از خواب دریافتند که تمامی این‌ها - پادشاهان و پارلمان و اشراف - همگی محو شده‌اند. تعادل واقعی در این تضاد، انهدام تمام مناسبات اجتماعی‌ای بود که اساس و پایه‌ی آن نهادهای فتودالی و تضادهای شان را تشکیل می‌داد.

از آن‌جا که آقای پرودون ایده‌های ابدی و مقوله‌های متعلق به خورد ناب را در یک جهت، و انسان‌ها و زندگی عملی شان را - که از نظر او نتیجه‌ی به‌کاربردن آن مقوله‌ها است - در جهت دیگر قرار می‌دهد، در او از همان آغاز یک دوگرایی^۱ بین زندگی و ایده‌ها و بین روح و جسم دیده می‌شود - دوگرایی که شکل‌های مختلفی را به خود می‌گیرد. حال شما می‌بینید که این تضاد چیزی نیست مگر عدم توانایی آقای پرودون از درک مبدأ و تاریخ ملعون مقوله‌هایی که او تعریف می‌کند.

نامه‌ی من بسیار طولانی شد و من فرصتی ندارم درباره‌ی مطالبی بی‌معنی که آقای پرودون علیه کمونیزم مطرح کرده است صحبت کنم. در این لحظه با من هم عقیده خواهید بود که از کسی که از درک نظام اجتماعی کنونی عاجز است طبعاً انتظار هم نمی‌توان داشت که از جنبشی که برای سرنگونی آن نظام اجتماعی در تکاپو است و از بیان واقعی این جنبش انقلابی، درکی داشته باشد.

تنها نکته‌ای که من با آقای پرودون توافق کامل دارم عدم علاقه‌ی او به سوسیالیسم احساساتی و عاطفی است. من پیش از او با استهزاء این سوسیالیسم ساده‌لوحانه، احساساتی و خیالی نفرت زیادی را به طرف خود جلب کرده بودم ولی

آیا آقای پرودون وقتی احساسات خرده بورژوازی خود - مقصود سخنان عرفانی او را جع به زندگی خانوادگی و مطالب پیش پا افتاده‌ای چون عشقی که به ازدواج می‌انجامد و غیره - را برای مخالفت با احساسات سوسیالیستی مطرح می‌نماید - که البته فوریه حتی از مطالب مبتذل و پُرمدعای آقای پرودون عزیزمان هم پا فراتر می‌نهد - به طرز عجیبی خود را اغفال نمی‌نماید؟ او که خودش به خوبی از تهی بودن استدلال و ناتوانی مطلقش در بحث پیرامون این گونه مسایل آگاه است، از شدت خشم دیوانه‌وار منفجر شده خشم‌ناکانه نعره کشیده و با دهانی کف‌کرده دشنام داده، شیون و فغان به راه می‌اندازد و بر سینه‌ی خود مشت می‌کوبد و با خود پیش خدا و انسان لاف می‌زند که هیچ‌گونه ارتباطی با این گونه گناهان سوسیالیستی ندارد. او احساسات سوسیالیستی - یا آن‌چه را که او احساسات سوسیالیستی می‌خواند - را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد. او همانند یک انسان مقدس - مثلاً پاپ - گناه کاران بی‌چاره را تکفیر نموده و در مدح افتخارات قشر تحتانی طبقه‌ی متوسط و توهمات دردآور عشق‌های پدرشاهانه‌ی آن‌ها، سرودهای باشکوهی می‌خواند. مسلماً این تصادفی نیست. چه آقای پرودون از سر تا پا فیلسوف و اقتصاددان قشر تحتانی طبقه‌ی متوسط است. در یک جامعه‌ی پیشرفته، قشر تحتانی طبقه‌ی متوسط از طرفی به سوسیالیست شدن و از طرف دیگر به اقتصاددان شدن تمایل پیدا می‌کند - چه، او، هم شیفته‌ی عظمت قشر فوقانی طبقه‌ی متوسط گردیده و هم با مصائب مردم احساس هم‌دردی می‌نماید. او در آن واحد هم یک انسان بورژوا است و هم یک انسان مردمی. او در اعماق قلب‌اش، خودش را بی‌غرض دانسته و معتقد است که تعادل واقعی را یافته است و به این سبب از خود تمجید می‌کند و معتقد است که تعادل واقعی با میانگین عادلانه متفاوت است. این‌گونه خرده بورژوا به تضاد عظمت می‌بخشد زیرا که تضاد اساس وجودش را تشکیل می‌دهد. به زبان ساده او خود تضاد اجتماعی در عمل است. او باید از طریق ثوری آن‌چه را که در عمل هست توجیه نماید. و آقای پرودون آن لیاقت را واقعاً دارد که تعبیرکننده‌ی علمی

خرده‌بورژوازی فرانسه باشد، یک لیاقت بر حق. زیرا که خرده‌بورژوازی جزء لاینفکی از تمام انقلابات اجتماعی فریب‌الوقوع را تشکیل خواهد داد. ای کاش قادر بودم که همراه این نامه کتاب‌ام راجع به اقتصاد سیاسی^۱ را برای‌ات بفرستم. برای‌ام تاکنون غیرممکن بوده است که این اثر و نقد بر فلاسفه و سوسیالیست‌های آلمانی را^۲، که درباره‌اش در بروکسل با تو صحبت کردم، به چاپ برسانم. شما نمی‌توانید تصور کنید که در آلمان چاپ چنین آثاری با چه مشکلاتی روبه‌رو می‌شود. فشار پلیس از یک سو و فشار بنگاه‌های انتشاراتی - که نمایندگان علاقمند آن تمایلاتی‌اند که مورد حمله‌ی من هستند - از سوی دیگر، و در مورد حزب‌مان باید اضافه کنم که نه تنها دچار یک فقر [ثوریک] است، بلکه بخش عظیمی از حزب کمونیست آلمان از دست من عصبانی است، زیرا که من با خیال‌بافی‌های آن‌ها و سخنان پُرطمطراق‌شان مخالفت می‌ورزم.

دوست تو - کارل مارکس

www.golshan.com

۱- اثر مارکس به نام «نقدی بر سیاست و اقتصاد سیاسی». البته این کتاب هیچ‌گاه تکمیل نشد و قسمت تمام‌شده‌ی آن در سال ۱۹۳۲ در شوروی به چاپ رسید.

۲- مقصود کتاب «ایدئولوژی آلمانی» است که به کمک انگلس نوشته شد.

نامه‌ی هارکس به انگلس در هنجستر

(لندن) ۲ ژوئن ۱۸۵۳ - نامه‌ی شماره ۲۸

در رابطه با عبری‌ها و اعراب نامه‌ی تو برای من بسیار جالب توجه بود. ضمناً: ۱) وجود یک رابطه‌ی کلی را بین تمام قبایل شرقی می‌توان به اثبات رسانید. و آن رابطه‌ای است بین اسکان بخشی از این قبایل با ادامه‌ی زندگی بدوی بخش دیگر از آنها، از آغاز این فرآیند.

۲) در زمان محمد، راه تجارت از اروپا به آسیا به‌طور قابل توجهی تغییر کرده بود و شهرهای عربستان که [تا آن زمان] تجارت‌شان با هندوستان و غیره، بسیار قابل توجه بوده است، در یک حالت زوال تجاری به سر می‌برند. این تغییر مسیر تجاری یکی از عوامل مؤثر بوده است.

۳) در مورد مذهب، مسأله به این سؤال کلی که بنابراین می‌توان پاسخ‌اش را به‌سادگی داد منتهی می‌شود، که چرا تاریخ شرق به صورت تاریخ مذهب خود را آشکار می‌سازد؟

در مورد ساخت شهرهای شرقی، کسی قادر نیست اثری روشن‌تر، درخشان‌تر و مؤثرتر از نوشته‌ی فرانسوا برنیه^۱ (که ۸ سال پیشکِ مخصوص اورنگ زیب بود)، یعنی کتاب «سفرنامه شامل توصیف قلمرو مغول کبیر»^۲ و غیره، بخواند. او همچنین سیستم نظامی و شیوه‌های تغذیه‌ی این ارتش‌های بزرگ را نیز به‌طور ارزنده‌ای تشریح می‌کند. در مورد این دو مسأله او از جمله چنین می‌نویسد:

1- Francois Bernier

2- Travel Containing A Discription Of The Dominion Of The Great Mogul

«سوارنظام بخش اصلی را تشکیل می‌دهد. پیاده‌نظام آن‌قدرها که در بین عموم شایع است بزرگ نیست، مگر این که کسی سربازان را به معنی دقیق آن با خدمت‌کاران و پیشه‌وران و تجاری که به دنبال ارتش حرکت می‌کنند اشتباه نماید. در آن صورت من می‌توانم به خوبی حرف آن‌هایی را بپذیرم که شمار ارتشیان همراه شاه را هنگامی که مسلم است او برای مدت طولانی از پایتخت غایب خواهد بود تا ۲۰۰ و ۳۰۰ هزار و حتی در بعضی موارد بیش‌تر تخمین می‌زنند. و این برای کسانی که به مشکلات عجیب چادرها، آشپزخانه‌ها، البسه، اثاثیه و چه بسا زنان و هم‌چنین فیل‌ها، شترها، گاوها، اسب‌ها و یاریران، مأمورانِ علوفه، سورسات‌چی‌ها، انواع تجار و خدمت‌گزارانی که این ارتش‌ها با خود همراه دارند واقفند آن‌چنان حیرت‌انگیز نخواهد بود. این هم‌چنین برای آن‌هایی که شرایط ویژه و حکومت یک کشور را درک می‌کنند، یعنی جایی که شاه به تنهایی مالک کلیه‌ی زمین‌های قلمرو به حساب می‌آید، تعجب‌آور نخواهد بود. بنابراین، نتیجه می‌شود که از آن جهت که تمامی اهالی پایتختی چون دهلی، و یا آگرا^۱ تقریباً تماماً از طریق ارتش امرار معاش می‌نمایند، بالا‌جبار (مردم‌شان) موظف می‌شوند که حتی برای مدتی طولانی همراه با شاه شهر را به قصد میدان جنگ ترک نمایند. بنابراین، این شهرها با پاریس شباهتی نداشته و نمی‌توانند داشته باشند، چه، در حقیقت چیزی به جز اردوگاه‌های نظامی نیستند. یعنی کمی بهتر و مناسب‌تر از آن اردوگاه‌هایی هستند که در صحرای باز برپا می‌شوند.»

او [فرانسوا برنیه] درباره‌ی پیشروی سلطان مغول با لشکری ۴۰۰ هزار نفره، در کشمیر می‌نویسد:

«اشکال در این است که بدانیم چگونه یک چنین سپاه بزرگی از این همه